



حکم حکومتی درباره خداوند قدری نامأنوس است اما در مورد پیامبر و فقیه و والد، تصور آن آسان تر است. پیامبر اسلام خیلی وقت ها به عنوان بما هو نبی صحبت می کردند یعنی به عنوان واسطه بین خداوند و خلق؛ لذا اگر کسی این جنس از دستورات را مخالفت می کرد ارتباطی با پیامبر نداشت و نه موافقت این دستور موافقت با پیغمبر است و نه مخالفت با این فرامین مخالفت با پیغمبر بود و در این موارد پیامبر آمر و ناهی نیست بلکه خبر دهنده است.

یا اگر امام بما هو مبین للشریعة دستوری را از سوی خدای متعال بیان کند و یا اگر فقیه بما هو مستنبط الاحکام و مفتی دستوری را صادر می کند که این موارد همه حکم الهی است؛ اما گاهی پیامبر و امام و فقیه از طرف خود حکمی را انشاء می کنند مانند اینکه پیامبر در خطبه نماز جمعه بفرماید فردا صبح به سوی خیبر حرکت می کنیم. اینجا دیگر این دستور از سوی پیامبر بما هو نبی نیست بلکه بما هو سائس و بما هو مدیر جامعه است که یک حکم موقت است و با انجام آن کار، موضوع حکم تمام می شود. این دیگر حکم الهی نیست با اینکه پیامبر باید در چارچوبی که شارع تعیین کرده، دستور بدهد و مصالح شرعی را در نظر بگیرد اما در چارچوب شریعت حرف زدن و دستوری طبق مصلحت شرعی دادن غیر از این است که دستور، دستور الهی باشد؛ لذا مخالفت و موافقت با این دستور مخالفت و موافقت با پیامبر است. (اطیعوا الله) یعنی اطاعت تمام احکامی که پیامبر بما هو نبی صادر می کنند و (اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) یعنی اطاعت از پیامبر و امام بما هو مدیر جامعه و سائس و ... لذا اطیعوا دوبار آمده و تکرار شده چون اطیعوا اول با اطیعوا دوم جنسش فرق می کند و اطیعوا دوم برای اوامر حکومتی است که خود پیامبر و امام انشاء کننده است نه خبر دهنده که معمولا هم موردی و جزئی است.

خلاصه اینکه معیار این است: اگر حکمی به عنوان بیان شریعت انشاء شود که آن هم منحصر در خدا و رسول خداست (در خداوند بالذات و در رسول خدا باذنه تعالی) حکم الهی است و هر حکم دیگری از غیر این طریق انشاء شود چه منشیء خداوند باشد و چه منشیء پیامبر و امام و فقیه و والد باشد، حکم غیر الهی می شود.

حال باید مصادیق را بررسی کرد: مثلا فرمایش پیامبر که فرمود من کنت مولاة فهذا علی مولاة که یک اعتبار و انشاء است حکم الهی بود یا غیر الهی؟ طبق معیاری که ما بیان کردیم حکم غیر الهی می شود و فرقی هم نمی کند که خود پیامبر مأمور به نصب بودند یا خبر از نصب الهی می دادند. چون حتی اگر خبر از نصب الهی هم می دادند این یک حکم اجرایی و تدبیری است که به خاطر مصلحتی که داشته صادر شده است. حال این مصلحت با شهادت امام منقضی می شده و به امام بعد منتقل می شده یا منقضی نمی شده بحث دیگری است.

یا بحث تحریم تنباکو از طرف میرزا حکم الهی است یا غیر الهی؟ این را ایشان به عنوان یک مستنبط از ادله بیان کرده بود یا در حال بیان یک حکم حکومتی بود؛ کثیری از علما اینجا این حکم را حکم حکومتی می دانند اما در اینجا ما کلامی داریم که این دست از احکام فتواست منتهی فتوای اجتماعی است. میرزا چیزی انشاء نکرد بلکه یک حکم الهی ثانوی را بیان کرده است. برای مطالعه بیشتر به فقه و مصلحت مراجعه شود.

**خلاصه بحث:** در تقسیم حکم الهی به اولی و ثانوی مواردی مانند نسیان و شک و فراغ با توجه به حالت طبیعی مکلف سنجیده می شود و چون این موارد برای حالت غیر طبیعی مکلف است حکمی هم که برای این حالات می آید حکم ثانوی است/اگر حکمی به عنوان بیان شریعت انشاء شود که آن هم منحصر در خدا و رسول خداست (در خداوند بالذات و در رسول خدا باذنه تعالی) حکم الهی است و هر حکم دیگری از غیر این طریق انشاء شود چه منشیء خداوند باشد و چه منشیء پیامبر و امام و فقیه و والد باشد، حکم غیر الهی می شود.